



از بهشت هاربه کل

می‌گویند اشکال ندارد، خب
سوره حمد یا قل هو الله را
بخوان. من دیگر خسته
شده‌ام و خجالت می‌کشم.
تا آنجا که گاه به بهانه اینکه
حالم مساعد نیست، به این
مجالس نمی‌روم. الان که
بهشت هستی می‌توانی از
خدا بخواهی که من قرآن
را یاد بگیرم. شهید رستگار
به مادر می‌گوید: بعد از نماز
صبح بلند شو و قرآن را باز
کن؛ ان شاء الله می‌توانی
بخوانی. مادر من بعد از نماز
صبح بلند می‌شود و هر جای
قرآن را که باز می‌کند،

می‌خواند.»

برادر شهید کاظم رستگار در گفت‌وگو با
«زجانیوز»، دربارهٔ صحت این موضوع گفت: «هیئتی
از طرف علمای قم برای تحقیق دربارهٔ این موضوع
آمدند و آن را تأیید کردند.»

خاطراتی از نقش شهید کاظم رستگار در تقویت حزب الله لبنان

ناصر رستگار با اشاره به نقش شهید در تقویت
جبههٔ مقاومت اسلامی و حزب الله لبنان در
همراهی با حاج احمد متوسلین گفت: «وقتی
شهید کاظم رستگار بعد از ۱۳ سال که در شرق
دجله به شهادت رسید، رجعت کرد و بدن پاکش
به میهن برگشت، آقای سیدحسین نصرالله هیئتی

ناصر رستگار برادر شهید حاج کاظم رستگار،
ماجرای درخواست مادر این شهید بزرگوار را که
هنوز هم در قید حیات است، این‌گونه بیان می‌کند
که: در عالم رؤیا از فرزندش درخواست می‌کند که
بتواند قرآن بخواند. ایشان می‌گوید: «مادر من یک
کلاس هم سواد ندارد. در عالم خواب برادر شهیدم،
شهید کاظم رستگار را می‌بیند که به مادر می‌گوید:
مادر جان! من الان در بهشتم. چه چیزی می‌خواهی
که برای تو از آنجا بیاورم؟ مادر به شهید می‌گوید:
الان که در بهشت هستی می‌توانی از خدا بخواهی
که من بتوانم قرآن بخوانم. این خواهران بسیج و
خانم‌های جلسه‌ای می‌آیند و مرا به جلسهٔ قرآن
می‌برند. همه که قرآن می‌خوانند، وقتی نوبت به
من می‌رسد می‌گویم که من سواد ندارم و آن‌ها

فرستاد و خودشان هم پیام داد.»

برادر شهید رستگار اظهار داشت: «یکی از همین افراد هیئت اعزامی از سوی دبیر کل حزب الله لبنان می گفت که بزرگان حزب الله لبنان تصویر شهید رستگار را در خانه های خود نصب کرده اند و به او افتخار می کنند.»

وی گفت: «بیشتر کارهای اجرایی در لبنان بر دوش شهید رستگار بود؛ چرا که حاج احمد به دلیل فرماندهی نمی توانست زیاد از قرارگاه خارج شود» و افزود: «آموزش هایی که شهید رستگار در آنجا داشت بسیار مؤثر بود.»

«فرمانده لشکر ۱۰ برای صحبت بیایند»، آقای رستگار بلند شد و به سمت جایگاه حرکت کرد. برادرش از همه جا بی خبر با دست اشاره می کرد که «چرا در میان جمعیت بلند شده ای؟!» حتماً با خودش گفته بود: «برادرمان بی ملاحظه است و رعایت نظم و انضباط را نمی کند.» حاجی با اشاره جواب داد که الان می نشینم.

خلاصه صحبت ایشان آغاز شد و تا آخر جلسه، برادرش متحیر مانده بود. حاج کاظم به برادرش سفارش کرد که جریان فرماندهی او را به کسی نگوید؛ اگرچه خانواده اش بالاخره فهمیدند.

زندگی نامه سردار رشید اسلام شهید

حاج کاظم نجفی رستگار

شهید رستگار که تمام عمر خود را در جستجوی رستگاری ابدی گذرانده بود، در حین عملیات بدر، روز پنجشنبه ۲۵ اسفندماه ۱۳۶۳ هنگام اذان ظهر در شرق دجله (منطقه هورالهوریه) در حال شناسایی منطقه، همراه چند نفر از فرماندهان «تیپ سیدالشهدا(ع)» به درجه رفیع شهادت نائل آمد و آخرین آرزویش نیز محقق شد. گویی حاج کاظم، فرمانده غریب لشکر سیدالشهدا(ع)، به زیارت مولای کاظمین رفته بود که پیکر مطهرش بعد از ۱۳ سال همچون سید و سالار شهیدان، قطعه قطعه به وطن بازگشت.

راز فرماندهی

شهید رستگار فرمانده لشکر ۱۰ سیدالشهدا(ع) بود و خانواده اش از این سمت حاجی هیچ اطلاعی نداشتند. یک روز برادرش به منطقه آمد تا از او خبری بگیرد. حاج کاظم، قرار بود صحبتی برای نیروها داشته باشد. وقتی از جایگاه اعلام شد:

بخشی از وصیت نامه شهید

ستایش خدای عزوجل را که مرا از امت محمد(ص) و شیعه علی(ع) قرار داد و سپاس خدایی را که مرا با آوردن حق، از ظلمت به روشنائی هدایت کرد و از طاغوت نجاتم داد و مرا از کوچکترین خدمتگزاران به اسلام و انقلاب اسلامی قرار داد.

امیدوارم که خدای متعال رحمت خود را نصیب بنده گنهگار خود بفرماید و مرا به آرزوی قلبی خود، یعنی شهادت فی سبیل الله برساند که (این را) تنها راه نجات خود می دانم. آرزوی دیگرم این است که اگر خداوند شهادت را نصیب بنده گنهگار خود کرد، با بدنی پاره پاره به دیدار الله و ائمه معصومین، به خصوص حضرت سیدالشهدا(ع) بروم. من راهم را آگاهانه انتخاب کرده ام و اگر وقتم را شبانه روز در اختیار این انقلاب گذاشته ام به این دلیل است که خود را بدهکار انقلاب و اسلام می دانم. انقلاب اسلامی بر گردن این بنده حق زیادی دارد که امیدوارم توانسته باشم جزء کوچکی از آن را انجام داده باشم و مورد رضایت خداوند بوده باشم.